

بقیه از شماره پیش

تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهریار می زند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
چهارم

سر فلان محمد کوشش

(فوق لیسانس در تاریخ)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۶ - لشکر بغداد

در زمانی که هنوز خوارج در آبهای شط هسته مقاومتی را بوجود آورده بودند سلیمان آقا حاکم بصره آمدن آنها را به عمر پاشا اطلاع داد و از او درخواست کرد که هر چه زود تر کمکی برای مردم شهر بفرستد تا خوارج بدین ترتیب نیروی تازه‌ای پیدا نموده و بکمک یکدیگر بتوانند محاصره شهر را درهم بشکنند. عمر پاشا لشکری با ساز و برگ کامل بطرف بصره اعزام داشت. صادق خان بعد از دریافت این خبر متعابله با این لشکر را بعهدہ شیخ محمود خزاعی^{۴۹} واگذار نمود.

شیخ محمود یکی از بزرگان عرب بود که افراد قبیله اش در بین بغداد و بصره در منطقه حله اقامت داشتند و بیعت اینککه مذهب تشیع داشت نسبت بایرانیان علاقه پیدا نموده بود و چون از طرفی دیگر با عمر پاشا خصومت دیرین داشت پس از خبر حرکت لشکر از بغداد بنزد صادق خان آمد و آماده شد که برای مقابله با این لشکر بشتابد. صادق خان این کمک مؤثر را قبول نمود و جمعی از سپاهیان خود را نیز برای کمک و همکاری با وی اعزام داشت.

شیخ محمود خزاعی با افراد خود به حله آمد و مدتی در انتظار رسیدن عثمانیها بود ولی خبری از فرارسیدن لشکر نشد لذا وی نا امید شده بنزد صادق خان باز گشت. هنوز مدت کوتاهی از بازگشت او نگذشته بود که عثمانیها به حله رسیدند. قسمتهائی از کتاب گیتی گشا که در باره لشکر کشی عمر پاشا

۴۹ - در بین الاحتمالین ص ۵۱ بعهد این نام محمود احمد الخزعلی درج شده است.

ورفتن شیخ محمود خزاعی برای جلوگیری از آنها و پایان کار این لشکر کشی درج شده است نقل میشود :

« در حالی که اعراب عمان و خوارج بی سر و سامان هنوز در شط-
العرب لنگرانداز زورق توقف بودند و بحر کة المذبوح اظهار حیات می نمودند
سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم با
شکوه راه معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده، باشعار سخنان غیرت انگیز
والقاء عبارات درد آمیز محرك سلسله حمیت و منظم عقد عصیبت او گردیده،
پاشای مشارالیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامه معدود و فوجی
غیر محدود فراهم آورده، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده
بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت چون این خبر
معروض رأی نواب جوزا رکاب گردید. شیخ حمود خزاعی را که از
مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او مابین بغداد و
بصره در اراضی حله میباشد شیخ حمود مذکور در بین محاصره بصره
بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده معالی رسیده نواب
سپهر رکاب حسب المسمول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف
مشمول فرموده . . . بنواحی حله ورود یافتند چندان که انتظار کشیدند
و چشم در راه ورود عسگر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و
از آن گروه خذلان شعرا اثری نشد شیخ حمود از ورود آنها مأیوس گردیده . . .
باتفاق غازیان مأمور بموافقیت او از حله انصراف و دریافت زمین بوس دربار
عالمیان مطاف نمود. بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود
از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادرزاده مشارالیه که در حله توقف
داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حله را مقرر

از دحام و مضر خيام شياطين احتشام ساخته ، رايات مفاسد آيات
افراخته اند ۵۰۰

در اين هنگام دونفر از برادرزادگان شيخ محمود بنامهاي شيخ سلطان
و شيخ احمد با قبایل خود به جلو گيري عثمانیها شتافتند و آنها را درهم
شکستند .

در اين نبردها عده‌اي از عثمانیها کشته شدند ، تعدادی در رودخانه
غرق و بقيه سر کوب و متواری شدند و بدین ترتيب لشکری هم که عمر پاشا
به کمک محصورین بصره اعزام داشته بود نتوانست کار مثبتی انجام دهد .

۷- حملات مرزی :

دولت عثمانی بمنظور اینکه شاید بتواند توجه نیروی ایران را از محاصره بصره
بسوئی دیگر جلب نماید پياد گانهای نظامی که در نزدیکی مرز ایران مستقر بودند
دستور داد که بسوی مرزهای ایران حرکت نمایند .

نخست سپاهی کوچک از راه مرزهای کرمانشاهان بسوی ایران پیش
آمدند و نیز در همین زمان تعدادی از سربازان عثمانی از راه دیار بکر مرزهای
آذربایجان را مورد حمله قرار دادند و در نتیجه دو جبهه دیگر در مرزهای
غربی ایجاد شد .

باید اظهار داشت که بعلت ضعف دولت عثمانی و گرفتاریهای آن دولت
در داخل و خارج کشور تعداد این دونیرو زیاد قابل توجه نبود ولی در هر
حال امکان داشت که مخاطراتی را برای ایران بوجود آورند . کریم خان
بعد از اینکه از این واقعه اطلاع یافت یکی از سرداران زند را بنام خسرو خان
با دوازده هزار مرد جنگی به جلو گیری از نیروی رسیده به کرمانشاهان
اعزام داشت و نیز کلب علی خان را با تعدادی دیگر با آذربایجان فرستاد . نبرد
شدیدی بین طرفین انجام شد .

در گیتی گشامی نویسد: «... بنی خالد قبیلله ای انداز قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی شمار، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبه کثرت ایشان نیز هر ساله بیستاتین بصره شتافته، از غارت خرما بهره می یافتند در این سال فرخنده فال نبی خبیر از خواتم آحوال نیز همان خیال مجال را بخاطر بدخصال منتصب ساختند و با شتران بسیار روی یغما گری بتاراج خرما گذاشتند... حسب الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیر گیر پا برکاب آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افکنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی مآل از جنس مقصود گران بار گردد بارهستی از دوش بختیان اجساد جمعی کشیر برداشته، آن راه نوردان مراحل یغما گری را رخت جان بتاراج برد... شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله ذرایع با ضراعت در مقام عجز و استکانت برآمده... موازی چهار هزار نفر شتر با هر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود... نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی کران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بندل انعام و آفره و خلاع فاخره فخر امثال و اقران فرموده...»^{۵۱}

صادق خان که مرد دوران پیشی بودیولهای آنها را قبول نکرد و بر گرداند و دستور داد که افراد این قبیله اجازه دارند که شترهای خود را از خرما بار نموده و ببرند و حتی عده ای از سربازان رامامور کرد که مراقب حال آنها بوده تا هیچکس متعرض آنها نشود.

دکتر کابخاله مدرسه نهبه قم
برای شیخ قبیله و زیر دستانش خلعت فرستاد و آنها را مورد محبت قرارداد. این سیاست صحیح باعث گردید که افراد این قبیله نسبت بایرانیان خدمتگزار گردند و در مدت محاصره نسبت به حمل و نقل مایحتاج سپاه ایران از هیچگونه کوششی خودداری ننمایند.

وقایع مدت محاصره

سفیر عثمانی در دربار ایران

عمر پاشا حاکم بغداد محاصره بصره را به سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی گزارش داد و از او تقاضای کمک نمود. سلطان عثمانی که در آن زمان سخت گرفتار مشکلات اروپائی امپراطوری خویش بود و قوای نظامی او در چند جبهه در اروپا سرگرم مبارزه بود نمی توانست بموقع بوالی بغداد کمک نماید لذا هیأتی را بریاست یکی از مأمورین ورزیده خود بنام محمد وهبی-افندی به شیراز فرستاد.

وهبی افندی در شیراز به نزد کریم خان بار یافت و نامه ای از سلطان عثمانی تقدیم داشت. در نامه از صلح و صفا بین دو دولت ایران و عثمانی گفتگو شده بود ولی هیچگونه مطلب یا اشاره ای راجع بوقایع بصره نگردیده بود. پادشاه عثمانی بعد از اشاره بر روابط دوستانه فیما بین دو کشور، کریم خان را از واقعه فوت سلطان مصطفی امپراطور پیشین عثمانی و جلوس خود مطلع نموده بود.

سفیر عثمانی دستور داشت که در مورد بصره شفاهاً با دولت ایران مذاکره نماید لذا او سعی بسیار کرد تا کریم خان را نسبت به عمر پاشا به سر لطف آورد و کاری کند که کریم خان از فتح بصره منصرف شود وی مکرر از خطاهائی که حاکم بغداد نسبت بایرانیان روا داشته بود پوزش خواست. وی به کریم خان اظهار داشت که شهر بصره بمادر سلطان عثمانی تعلق دارد اگر شهر یارزند از محاصره بصره دست بردارد سلطان عثمانی حاضر است هر شهر دیگر را که درآمد و عایدات آن پیش از بصره هم باشد به پادشاه ایران واگذار نماید. کریم خان که مرد باکیاستی بود بخوبی منظور فرستاده عثمانی را میدانست لذا او را بعناوینی نزد خود نگاهداشت و هنگامی باو اجازه عزیمت داد که کار محاصره بصره باتمام رسیده بود.

مدت محاصره :

علت اصلی طولانی شدن محاصره بصره آن بود که در آغاز مراقبت ایرانیان در جلوگیری از ورود خواربار به شهر کافی نبود و اعراب بوسائل مختلف آذوقه خود را تأمین میکردند.

شب هنگام تعدادی از داوطلبان عرب خود را بآب می افکندند و باشنا از آن عبور نموده به نخلستانهای اطراف میرفتند و مقادیر زیادی خرما که غذای اصلی آن‌ها بود باخود بشهر میبردند.

هنگامیکه صادق خان از این امر مطلع گشت برای آنکه از راه شط هنگام شب آذوقه به محصورین نرسد دستور داد در طول ۲۴ کیلومتر تفنگداران ایرانی بترتیبی مستقر شوند که حتی در تاریکی شب همدیگر را ببینند و دید کافی داشته باشند تا هیچکس را یارای عبور نباشد یا بقول گیتی گشا زانو به زانوی یکدیگر به نشینند.

بدین ترتیب راههای وصول آذوقه بشهر بسته شد و امر مراقبت بقدری شدید بود که هنوز مدت کوتاهی از اجرای آن نگذشته بود که آثار قحط و غلاء آشکار گردید.

هر قدر مردم بصره بسا آنکه امیدی بدریافت کمک نداشتند مقاومت می نمودند سر بازان ایرانی در امر محاصره کوشش می شدند و آثار کمیابی غذا در شهر نیز روز بروز محسوستر میشد.

بقول گیتی گشا « در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در رضای قلعه از جنس ما کولات جز آوازه الجوع خبری نبود. نوایر آتش قحط چنان مشتمل گردید و شعله غلا چندان زیاده کشید که خرمن ذخائر را برافروخت و نایره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبهای سطوع یافت که مزرع جانهارا بشرازه بسوخت. صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی

یکباره از دست رفته، برنا و پیر از شوق گرده‌نان آفتاب‌پرست شدند کاراهل دل و بجان و خروش گرسنگان با آسمان رسید ...» ۵۲

از بغداد هم دیگر انتظار کمک نمی‌شد، هر قدر حاکم بصره و مردم آن شهر استغاثه نمودند و کمک خواستند بجائی نرسید زیرا عمر پاشا دیگر قادر نبود سپاهی فراهم نموده و بکمک بصریها بفرستد.

عمر پاشا فقط با وعده‌های بی‌اساس آنها را دلگرم نموده و بمقاومت تشویق میکرد گاه می‌نوشت که سپاه حرکت کرده و قریباً خواهد رسید، گاهی میگفت سپاه بقلان نقطه رسیده و قریباً بشما ملحق خواهد شد.

محصولین که از طرفی با کمبود مواد غذایی مواجه شده و از سوئی دیگر از آمدن لشکریان بغداد مأیوس شده بودند ادامه مقاومت را عاقلانه نمیدانستند و کار بجائی رسید که دسته‌دسته مردم شهر بامید دریافت نان به اردوی ایرانیان پناهنده می‌شدند.

در داخل شهر نیز روز بروز بر کثرت تلفات افزوده میشد و سران سپاه که این وضع را مشاهده میکردند هر یک مخفیانه با ایرانیان تماس برقرار می‌نمودند.

یکی از فرماندهان عرب بنام عبدالرحمن که حفاظت چندین برج شهر بوی و اگذار شده بود نامه‌ای برای صادق خان فرستاد و اظهار داشت که اگر باو امان داده شود با افراد خود تسلیم خواهد شد و چون بوی اطمینان داده شد وی با افراد خود بایران تسلیم شد.

صادق خان به افراد معمولی جیره‌ای غذا و به فرماندهان علاوه بر غذا انعام و خلعت نیز میداد.

درین میان شیخ ثوبین پسر شیخ عبدالله منتفج و شیخ ثامر برادرزاده او هم که بکمک مردم بصره آمده و در شهر بر علیه ایرانیها می‌جنگیدند نامه‌ای

به‌صادق خان نوشته و تقاضا نمودند که بآنها اجازه داده شود تا باو طان خود مراجعت نمایند صادق خان با این درخواست موافقت کرد و آنها نیز با افراد خود از بصره خارج شدند پس از اینها شیخ مهنا پسر عموی شیخ عبدالله با چند هزار نفر از همراهان خود از بصره خارج شده و تسلیم نیروی ایران شدند. بدین ترتیب در مدتی کوتاه عده زیادی از بصره خارج شده و برای حفظ حصارها و برج و باروهای شهر سر باز کافی وجود نداشت. بصره آخرین روزهای مقاومت خود را پشت سر می‌گذاشت.

ورود پاشاها بی‌غداد و کشته شدن عمر پاشا :

محاصره بصره و هیجانی که از این بابت بمردم دست داده بود باعث شد که دولت عثمانی پاشاهای وان، موصل، دیاربکر، حلب و دمشق را برای کمک بمردم بغداد بفرستد.

پاشاها بتدریج وارد بغداد میشدند و بهمراه هر یک تعدادی سرباز وجود داشت. والی بغداد از آمدن آنها بسیار خشنود شد و جان تازه‌ای گرفت زیرا تصور میکرد که این سربازان برای نجات بصره اقدام خواهند کرد.

ولی هر چه به آنها اصرار کرد که بمیدان نبرد بروند آنها بعناوین خستگی باستراحت پرداختند و فرماندهانشان هم توجهی باین امر نداشتند شاید نوشته نویسندگان ترك و عرب در این مورد صحت داشته باشد که می‌گویند بعلمت اینکه دولت عثمانی از حکومت موروثی مملوئها (که در گذشته بدان اشاره کردیم) نگران بود پاشاها را برای این اعزام داشت که دست عمر پاشا را از عراق کوتاه نمایند.

پاشاها بعد از ورود بی‌غداد نه تنها کمکی به عمر پاشا ننمودند بلکه کارهای ناپسند او را به دربار عثمانی گزارش داده و در گزارشات خود تصریح میکردند که علت لشکر کشی ایران و محاصره بصره اقدامات عمر پاشا بوده است. در این نامه‌ها تصریح میشد که اگر عمر پاشا از کار بر کنار شود اختلافات

بین ایران و عثمانی نیز بر طرف خواهد شد. زیرا اختلاف ایران در واقع با والی بغداد بوده است نه با دولت عثمانی و مسلم است که بعد از عزل عمر پاشا موجبی برای ستیزه باقی نخواهد بود.

بعد از دریافت این گزارشات دولت عثمانی طی فرمانی عمر پاشا را عزل و مصطفی پاشا را بجای او بحکومت منصوب نمود.

این فرمان به رؤیت عمر پاشا رسید او آنرا بوسیده و اطاعت کرد. حکومت را بد مصطفی پاشا سپرد و خود از رضافه محله شرقی دجله به کرخ محله غربی منتقل شد و خیمه و خرگاه خود را در آنجا برافراشت تا آنجا که نجانیز تدارک سفر دیده و به شهری دیگر مسافرت نماید ولی عده‌ای مصطفی پاشا جانشین او را وسوسه کردند و باو گفتند که توقف عمر پاشا در ناحیه کرخ دلیل سوء نیت او میباشد. او می‌خواهد اقداماتی بر علیه حکومت انجام دهد.

مصطفی پاشا که تحت تأثیر سخنان اطرافیان قرار گرفته بود عده‌ای را مأمور قتل عمر پاشا کرد.

شبانه تعدادی از سپاهیان عرب برای از بین بردن عمر پاشا به ناحیه کرخ حمله نمودند. عمر پاشا از جریان آگاه شد و با تعداد معدودی از همراهان خود دلیرانه تا صبح نبرد کرد چون هوا روشن شد توقف را بیش از این جایز ندانست و رو بفرار نهاد.

ولی سپاه مصطفی پاشا او را تعقیب مینمود عاقبت در حین فرار پای اسب او در گودالی فرورفت و از اسب بزیر افتاد و گردنش شکست. سر بازی از افراد مصطفی پاشا سر رسیده سر او را بریده بنزد مصطفی پاشا آورد، او نیز سر عمر پاشا را به استانبول فرستاد و بدین ترتیب ماجرای عمر پاشا پایان یافت.

عباس اقبال مینویسد: «عاقبت سلطان عثمانی سر عمر پاشا را چنانکه کریم خان خواسته بود بشیر از پیش خان زند فرستاد و تقاضای صلح کرد...»^{۵۳}

بنظر من اظهار این موضوع که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را پیش کریمخان فرستاده اشتباه میباشد. حال بر مبنای چه اصلی این پندار بر اقبال دست داده است بدرستی مشخص نیست.

حتی صاحب فارسنامه ناصری که اقبال بیشتر مطالب خود را از او گرفته است نیز از فرستادن سر بشیر از سخن نمیگوید «... جماعتی از پادشاهان دیاربکر و وان و موصل را روانه بغداد نمودند و بر حسب خواهش نواب و کیل عمر پاشا را کشتند و رسولی را بشیر از فرستادند که بر حسب خواهش پادشاه ایران عمر پاشا را کشتند و باعث معاندت را برداشتند و این واقعه موجب قوت دولت ایران و ضعف خصم گردید...»^{۵۴}

بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم سلطان عثمانی هنگامیکه محمد و همی افندی را بعنوان سفارت بدر بار ایران روانه داشت نامه‌ای برای کریم خان فرستاد در این نامه بقدری جانب احتیاط مراعات شده بود که حتی اسمی از بصره یا تخلیه بصره بمیان نیامده بود و افندی دستور داشت شفاهاً با کریم خان در این مورد مذاکره نماید.

با این ترتیب آیا منطقی است که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را که بسیار اهانت آمیز برای او میباشد بنزد کریم خان بفرستد؟ خاصه بعد از اینکه می‌بینیم همینکه سر عمر پاشا باستانبول رسید موجب تأسف اولیای ام‌ور گردید و زمزمه هائی بلند شد که عمر پاشا نسبت بدولت عثمانی وفادار بوده و در نتیجه تحریکات غرض آلود بقتل رسیده است و بعداً هم مشاهده میکنیم که همین امر موجب میشود که رفتار دولت عثمانی نسبت به مصطفی پاشا قاتل عمر پاشا تغییر نماید تا جائیکه هنوز زمان درازی از حکومت او در بغداد نگذشته بود که از جانب دولت مر کزی دستور عزل او صادر میشود.

علاوه بر دلایل مذکور مورخین دوره زندیه نیز از فرستادن سر عمر-

پاشا سخنی نگفته‌اند. اگر چنین واقعه‌ای حقیقت داشت مسلماً محمدصادق نامی مورخ دوره زنده‌ی با شرح و تفصیل مخصوص بخود آن را تشریح مینمود.

سرجان ملکم در این باره می‌گوید: «... چون این خبر بر حال قسطنطنیه رسید از بیم آنکه میاداملکی بدان معتبری از دست رود، فرمان پاشاهای وان و موصل و دیار بکر و حلب و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که توانند فراهم آورند و بجانب بغداد حرکت کنند. در ابتدا چنان گمان میرفت که پاشایان مزبور مأمورند که بمعیت پاشای بغداد باستخلاص بصره عزیمت کنند. اما بعد معلوم شد که ایشان مأمور بقتل عمر پاشا بودند که شاید قتل او، پادشاه ایران را از تسخیر بصره باز دارد. چون عمر پاشا بقتل رسید سفیری بشیراز فرستادند تا امنای آن دولت را از این واقعه اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد و سبب معاندت مرفوع گشت این صورت که مشعر بر ضعف خصم بود، موجب جرأت کریم‌خان گشته، ایلچی را بوعده‌های خوش آیند مشغول ساخته با تمام و انجام تدابیر خویش پرداخت...»^{۵۵}

بطوریکه از نوشته‌های سرجان ملکم هم دیده میشود سخنی از فرستادن سر بشیراز نشده است موضوع دیگری که در نوشته‌های اقبال، ملکم و فارسنامه دیده میشود اظهار شده است که بعد از کشته‌شدن عمر پاشا سفیری بشیراز فرستاده میشود فرستادن سفیر نیز چندان روشن نیست اگر منظور همان محمد وهبی افندی باشد که وی قبل از کشته‌شدن عمر پاشا رهسپار شیراز شد و مهم‌ترین منابعی که میتوان بدان استناد کرد گیتی گشاست که میگوید «... احاطة قلعة بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمر پاشا والی بغداد حقایق آن حال

۵۵ - تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ص ۷۵

را بسنده جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی نامی را که از اعظام آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوند رأی متین بود از جانب سلطان سکندر شأن سلطان عبدالحمید خان پادشاه و الاجاه روم بسفارت معین نمودند... در دارالملک شیراز بهز بساط بوسی محفل‌ارم طراز خدیو گردن-فراز رسید و نامه مؤدت ختاهه سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده... بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سرافکنندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عنو تقصیرات عمر پاشا و اطفای نایره غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر خدیو گیتی گشا گردید...»^{۵۶} بدین ترتیب مشخص است که محمد وهبی افندی در زمان حیات عمر پاشا بشیراز رفته است که از کریمخان عفو تقصیرات او را تقاضا می‌نموده است.

ولی اگر گفته فارسنامه و دیگران را بخواهیم قبول کنیم باید بگوئیم که بعد از کشته شدن عمر پاشا شخصی بشیراز بنزد کریمخان رفته است ولی این شخص سفیر رسمی دولت عثمانی نبوده بلکه از سوی مردم بغداد و احیاناً مصطفی پاشا حاکم بغداد بدین منظور انتخاب شده است تا کریمخان را از سرانجام کار عمر پاشا آگاه سازد.

بهر حال عمر پاشا کشته شد و غائله او بدین ترتیب از میان رفت.

تذکره ط بصره

سیزده ماه و دوازده روز بصره در محاصره سپاهیان ایران قرار داشت. سر انجام روز ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ هجری قمری فرار رسید.

سلیمان آقا حاکم بصره که دیگر قدرت مقاومت نداشت پس از مشورت‌های لازم تصمیم گرفت که تسلیم ایرانیان شود. ابتدا شیخ درویش

۵۶ - گیتی گشا صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵

کدخدای کل بصره را با عده‌ای از علمای بزرگ و مجتهدین و بزرگان شهر بنزد سردار زند فرستاد. این هیأت بنزد صادق خمان هدایت شدند و آنها اظهار داشتند که برای استدعای عفو و طلب امان جهت مردم بصره از جانب حاکم شهر آمده‌اند.

صادق خان تقاضاهای آنان را پذیرفت و بآنها اطمینان داد که مردم شهر در امان هستند. در نتیجه صبح روز بعد یعنی ۲۸ صفر ۱۱۹۰ سلیمان آقا حاکم بصره با جمعی دیگر از بزرگان و نزدیکان شهر بنزد صادق خان آمد و مورد لطف و مرحمت سردار زند قرار گرفت و بدین ترتیب بصره در روز مزبور رسماً تسلیم قوای ایران شد و دروازه‌های شهر بروی سپاهیان ایران باز شد.

اولین اقدام صادق خان ارسال مقادیر زیادی آذوقه بداخل شهر بود و دو روز بعد یعنی در دوم ربیع‌الاول سپاهیان ایران بشهر وارد شدند.

در کتاب تحفة العالم که تألیف عبداللطیف بن ابوطالب موسوی جزایری می‌باشد آمده است که برادر سید نعمت‌الله جزایری در هنگام محاصره بصره جزو محصورین بود. چون دولت عثمانی در فشار قرار گرفت سید نعمت‌الله را واسطه صلح قرار داده او بنزد صادق خان رفت و در خصوص کیفیت تسلیم شهر مذاکره کرد و بخوبی از انجام این مهم برآمد و از صادق خان تعهد گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی بجان و مال مردم دراز نکنند.

پس در اینسکه صادق خان این تقاضا را پذیرفت سپاهیان وارد شهر شد و مردم شهر نیز از رنج قحطی و گرسنگی رهائی یافتند.

ولی در سایر منابع و مأخذ اسمی از سید نعمت‌الله جزایری آورده نشده است و بطوریکه در قسمت بالا گفته شد بدستور سلیمان آقا هیأتی از بزرگان شهر بنزد صادق خان آمدند و آنها بودند که واسطه اصلی شدند.

صادق خان و مردم بصره

صادق خان پس از ورود به بصره بیش از چهار ماه در آن شهر نماند در مورد رفتار سردار زند با مردم شهر مطالب گوناگونی نوشته‌اند مورخین ایرانی از حسن سلوک و خوش رفتاری صادق خان با مردم شهر صحبت میکنند ولی منابع خارجی از فجایع و جنایات او سخن بمیان می‌آورند. در اینجا لازم است نوشته‌های هر دو طرف را ذکر نموده تا بتوان نتیجه گیری اصولی از آنها نمود.

مورخین که از حسن سلوک صادق خان با مردم بصره سخن‌ها گفته‌اند بقرار ذیل‌اند:

۱ - میرزا محمد صادق مرسوی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا اظهار میدارد که پس از تسخیر بصره سپاهیان ایران در نهایت ملاحظت با اهالی رفتار میکردند.

وی میگوید: «... صبحگاهان روز دوم شهر ربیع الاول که قلعه گشای این حصار فیروزه فام و اشعه لشکر سپه‌دار انجم غلام با کمال عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیز گام نهاد بجانب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جو زار کاب بعزم دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای زلزله فزای سپهر مینا رنگ و لوله افکن اساس وجود سکان چین و فرنگ گردید. شهر بند بصره از وصول کو کبه انجم چشم رشک بیت الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت و کار آزمایان مؤدت و رحمت بتعمیر شکستگیها و مداوای خستگیهای آن مملکت وسیع القضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه پراضطراب اردوی نصرت انتساب بالضرور مراد یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی کران درد دل ستم دیدگان را قرین صحت ساخته، بذل لطف و کرم غبار

حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده، بمرهم کاری سخا و نعم داغ دل داغدیدگان را معالجه فرموده، ابواب هزار گونه بذل انعام و درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند...»^{۵۷}

بطوریکه ملاحظه میشود حتی از خلال جملات پرطمطراق محمد صادق نامی کلمه‌ای را نمیتوان یافت که روشنگر این واقعیت باشد که صادق خان و سربازانش بامردم شهر بدرفتاری مینموده‌اند زیرا او همه‌جا از «رحمت بتعمیر شکستگیها و مداوای خستگیها» و «داروی ترحمات بیکران در دلدل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته» و «بمرهم کاری سخا» و... یاد میکند.

۲- سرجان ملکم مؤلف تاریخ ایران میگوید: «... صادق خان بعد از آنکه بصره را گرفت باستمال قلوب ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد مبذول داشت...» و درجائی دیگر گوید «... صادق خان روزی بو کیل انگریزی^{۵۸} در بصره گفت که در همه بصره فقط جایی که قابل سکونت من است خانه تست. اما احترام من بملت انگریز بقدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود، از تو نمیکرفتم...»^{۵۹} سرجان ملکم نیز از «استمال قلوب ناس» و «رعایت خاطر خلق» توسط صادق خان گفتگو مینماید.

۳- ژنرال سرپرسی سایکس مؤلف تاریخ ایران که کتاب او توسط نخر-داعی بفارسی برگردانده شده است اظهار میدارد که «صادق خان پس از سیزده ماه محاصره آنجا را گرفت نامبرده با شهر نشینان بعدالت و بخصوص انگلیسی برفاقت و صمیمیت رفتار نمود.»^{۶۰}

مورخینی که از بد رفتاری صادق خان با مردم بصره سخن ها گفته‌اند بقرار ذیل اند:

۵۷ - گیتی گشا ص ۲۰۹

۵۸ - یعنی انگلیسی

۵۹ - تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم جلد ۲ ص ۷۵

۶۰ - تاریخ ایران تألیف ژنرال سرپرسی سایکس جلد ۲ ص ۴۰۷

۱ - عباس عزای مؤلف العراق بین الاحتلالین میگوید که صادق خان فجایع زیادی نسبت بمردم بصره انجام داد .

او در جلد ششم تاریخ خود مینویسد «... چون بعلت قحط ، قوه مقاومت در بصریها نماند ، سلیمان آقا متسلم بصره با مشورت اعیان صحنه بر این گذاشتند که با فرمانده قشون ایران وارد مذاکره شوند که با دادن تأمین عرض و ناموس و مال شهر را تسلیم کنند و لذا در آخرین چهارشنبه ماه صفر سال ۱۱۹۰ صادق خان وارد شهر بصره شد و فوراً متسلم و دفتر مدیر گمرک و سایر وجوه و اعیان شهر را توقیف و همه اموال علنی و مخفی آنها را ضبط و مصادره اموال دیگر آنها برآمد و روی این اصل دست تعدی و تجاوز نسبت با اهالی دراز نمود و همه اهالی را از اعلی و ادنی غارت نمود هیچکس را باقی نگذاشت که او را غارت و جریمه نکرده باشد . از این رو ثروتمندان قادر بتهیه قوت روزانه نبودند و دست گدائی بسوی این و آن دراز میکردند و گرفتار فقر مدقع و احتیاج شدید بودند ...»^{۶۱}

با توجه باظهارات عزای مشخص است که در همه جا اواز «تعدی و تجاوز نسبت با اهالی» و «همه اهالی را از اعلی و ادنی غارت و مصادره اموال» و نظایر آن سخن میگوید .

۲ - محمد بن خلیفه نهبانی مؤلف کتاب التحفه النبهانیه می نویسد «... ایرانیان علناً بنای سب و لعن صحائیه پیغمبر بر منابر و مناره ها گذاشتند و روی این اصل عده ای روبه بیابان گذاشته و فرار کردند و بعضی هم از طریق دریافار نمودند... اعیان بصره را جمع کرده زنجیر نموده و آنها را شلاق میزد که اموال پنهانی خود را بیرون آورند و با مخدرات نیز همین رفتار میکردند ...»^{۶۲}

و در جایی دیگر گوید که «برادرم بعد از حادثه بصره تصمیم گرفت که

۶۱ - بین الاحتلالین ج ۶ ص ۶۰

۶۲ - التحفه النبهانیه صفحات ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰

آهنگ عتبات نماید ولی چون افواج قزلباش ۶۳ آن حدود را احاطه کرده بودند و اوضاع بغداد نیز بر ما مجهول بود و سردار ۶۴ هم ازدادن جواز مسافرت امتناع می‌ورزید این مسافرت میسر نشد ولی اقامت در آنجا هم ۶۵ مشکل بود زیرا کارهای قزلباش و اهل اهواز ناشایست و غیر قابل تحمل بود و اعمال مزبور به با عقیده او ۶۶ منافات داشت و از آن متأثر بود. « ۶۷

از مطالب گفته شده بخوبی روشن است که مورخین عرب و ترك نسبت به صادق خان بدبین بوده و در همه جا از زجر و شکنجه‌های او نسبت باهالی بصره سخن می‌گویند.

۳ - گزارشات سیورروسو کنسول فرانسه در بصره - آقای دکتر هدایتی در کتاب تاریخ زندیه قسمتهائی از گزارشات کنسول فرانسه در بصره را از آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره - جلد ۱ نمره ۱۹۷ - مکتوب مورخ ۷ ژوئن ۱۷۷۶ آورده و چنین اظهار می‌دارد که :

«سیورروسو کنسول فرانسه در بصره نسبت بوقایع آن زمان این شهر بهترین و صادق‌ترین گواه بنظر میرسد و گواهی او درین باب بهترین و متقن‌ترین سند تاریخی زمان محسوب میشود چه روسو که دوست بسیار نزدیک صادق خان و مورد احترام و علاقه فوق‌العاده او نیز بود، قاعدتاً نمیبایستی مطالبی باو نسبت دهد که عاری از حقیقت باشد. روسو قبلاً صادق خان را مکرر در شیراز ملاقات کرده و حتی چندین بار با او در سربیک سفره غذاخورده بود و چنانچه

۶۳ - سپاهیان ایران را در خارج قزلباش میگفتند.

۶۴ - منظور صادق خان است.

۶۵ - غرض شهر بصره است.

۶۶ - منظور نعمت‌الله جزایری شوشتری است.

۶۷ - سیاحت‌نامه منشی بغدادی ص ۳۹.

مطالبی که در گزارش خود عنوان کرده است صحت نداشت مسلماً بتحریر آن اقدام نمیکرد.^{۶۸}

اینک که روابط دوستانه بین صادق خان و روسوم شخص شد بنقل قسمتهائی از گزارشات کنسول فرانسه که در همین کتاب درج است می پردازیم .

«راست است که صادق خان شهر بصره را بغارت سر بازان خود نداد لیکن طوری رفتار کرده و میکند که اهالی شهر ترجیح میدهند آنها را یکباره غارت کنند و سپس بحال خود وا گذارند و یا لااقل آنها را در اسارت و بندگی نگه دارند و بیش از این بد رفتاری و سوء سلوک نکنند لیکن صادق خان مانند یک جبار ستمگر واقعی رفتار کرده و میکند ، چه پس از خلع سلاح عمومی اهالی شهر ، همه را از خانه و منزل خود رانده و در بدر کرده است.»^{۶۹}

مؤلف اضافه میکند که: «..... نمیتوان انکار کرد که مسئولیت صادق خان در جریان وقایع بصره محرز و مسلم است چه او پس از آنکه بشرح گزارش کنسول فرانسه در بصره اهالی این شهر را از خانه های خود بیرون کرد، اموال آنها را نیز مصادره و ضبط کرد و نیز بموجب فرمانی که بامضای شخص کریم خان رسانید مبلغ ۱۲۵۰۰۰ تومان پول وقت بعنوان غرامت جنگ از مردم بصره بجبر دریافت کرد .»

بنا به گواهی کنسول فرانسه در بصره پرداخت این مبلغ گزاف از قدرت اهالی شهر که طی یکسال محاصره قسمت عمده ثروت خود را از دست داده بودند خارج بود بعلاوه صادق خان برای وصول این وجه بوسایل غیر انسانی شگفت آوری دست زد» کنسول فرانسه در بصره درین باره چنین مینویسد
«صادق خان برای وصول این وجه از ابراز هیچ بیرحمی و شقاوتی خودداری نمیکند . وی مردم را از امرا و بزرگان گرفته تا زنان و دوشیزگان بزیور

۶۸ - کتاب تاریخ زندیه تألیف آقای دکتر هادی هدایتی ص ۱۹۳ .

۶۹ - همان کتاب ص ۱۹۴ ضمناً این قسمت از نامه کنسول فرانسه مورخه ۲ ژوئیه ۱۷۷۶ گرفته شده است.

ضربات چوب میافکند، اعضای بدن آنها را قطع میکند، اندام آنها را با آهن گداخته داغ میکند و در این مورد هیچ استثنائی قائل نمیشود.^{۷۰}

مؤلف در صفحه بعد کتاب از روی گزارش کنسول فرانسه اظهار میدارد:

«نه ماه پس از تسلیم شهر هنوز تعدی و ستمگری نسبت به ساکنین بصره ادامه داشت. در گزارشی که کنسول فرانسه در بصره در همین تاریخ خطاب بمدیران کمپانی هند و فرانسه تهیه کرده است مطالبی از ستمگری نسبت بمردم بیدفاع نقل کرده که بمراتب از گزارش قبلی تأثر آورتر است کنسول فرانسه درین گزارش چنین می نویسد . . . و اما در باره وضع فعلی این شهر لازمست آقایان توجه کنند که این شهر طوری است که گوئی آن را با حمامها ناگهانی اشغال کرده اند غارت شهر ستم دیده بصره از ماه آوریل که ایرانیان وارد شده اند تا امروز ادامه دارد. وحشیگری و تعدیاتی که سربازان بی انضباط درین گونه مواقع فقط سه یا چهار روز مرتکب میشوند همه روزه نسبت بساکنین تیره بخت این شهر ارتکاب می یابد.»^{۷۱}

از گزارشات کنسول فرانسه در بصره که او را شخص بی طرفی باید بشمار آورد چنین مشخص میشود که گفته های نویسندگان ترك و عرب هم چندان دور از حقیقت نمیباشد.

از این همه تناقض گوئیها که در نوشته ها بچشم میخورد چه نتیجه ای عاید میگردد؟ برای بهترین درك ممکن نخست ضروری است خصوصیات اخلاقی صادق خان را شرح دهیم.

صادق خان نمونه کاملی از افراد دلیر عشایر غرب ایران بود شجاعت را با ورزیدگی و مهارت در بکار بردن سلاح توأم داشت و مانند بسیار دیگری از افراد خاندان زند که در آغوش طبیعت زندگانی مینمودند شجاع، خونسرد در مقابل مخاطرات، دلیر و بی باک بود علاوه بر آن وی شخصی باکیاست و دوراندیش بود و در میان لرها بجوانمردی و بلند نظری معروف شده بود.

۷۰- تاریخ زندیه س ۱۹۴

۷۱- همان کتاب س ۱۹۵، ضمناً نامه کنسول فرانسه از آدشوملی فرانسه- مکاتبات کنسولی، بصره، جلد ۱، نمره ۱۹۷، نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۷۷۷ توسط مؤلف کتاب اخذ شده است.

رفتار او بازیردستان این نظریه را تأیید مینماید. حتی در همین نبرد بصره همانطوریکه در صفحات قبل گذشت دیدیم که باقیمله بنی خالد چگونه رفتار کرد و از گرفتن پول آنها خودداری نمود یا در هنگامیکه مردم بصره دسته دسته روی بایرانیان میآوردند همراه با مهر و محبت پذیرا می شد و حتی بعد از سیزده ماه محاصره هنگامیکه بزرگان بصره برای امان نژاد آمدند با گرمی از آنها استقبال کرد و سلیمان آقا حاکم بصره را بی اندازه مورد تفقد قرار داد.

باتمام خصوصیات دلایل زیر حاکی است که صادق خان بمردم بصره زیادهم خوش رفتاری نکرده است.

۱- یوآلهائی از مردم گرفته شد که با توجه به ارزش پول در آن زمان مبالغ معتدابهی بوده است. اخذ این مقدار پول از مردم بدون تهدید و فشار امکان نداشته است.

۲- صادق خان پس از تصرف بصره شروع بترویج آئین جعفری نموده که بامعتقدات مذهبی مردم آن خطه سازگار نبوده است.

۳- سپاهی که بعد از ۱۳ ماه تحمل رنج و زحمت شهری را فتح کند مسلم است که پس از استیلاء بدون اذیت و خرابی نخواهد بود چنانکه در سراسر تاریخ دیده ایم همیشه این وضع حکمفرما بوده ولی البته بر حسب موقعیت زمان و مکان و طرز تفکر سپاهیان غالب خرابیها و کشت و کشتارها بطور نسبی با یکدیگر تفاوتهایی داشته است.

در کتاب کریمخان زند نوشته شده است که «... صادق خان نگذاشت که سپاهش شهر را غارت کنند ولی ظاهراً با مردم بصره نیز چندان روی خوشی نشان نداده است... اما راه توجیهی وجود دارد و آن اینکه زجر و شکنجه و اخذ پول از مردم بخصوص اهالی یک شهر شکست خورده به قدری در نظر مورخین ایرانی عادی میآمده که مورد توجه آنان قرار نگرفته است و همینقدر

که خان زند فرمان قتل صادر نکرده در نظر آن‌سان کمال محبت و انسانیت آمده است...» ۷۲

با تمام موارد بالا بطور کلی باید اظهار داشت که از ناحیه سپاهیان صادق-خان بدرفتار بهائی نسبت به مردم بصره انجام شده است ولی این تعدیات بآن اندازه‌ای نبوده است که نهانی آن را بسافتنه معقول تشبیه میکند زیرا همانطوریکه گفته شد خصوصیات اخلاقی صادق خان طوری بود که کمتر از دیگران پیرامون ظلم و تجاوز شدید بجان و مال و ناموس دیگران می‌پرداخت خاصه که خصوصیات ایلی و جوانمردی لرها او را از ارتکاب اعمال شدید نسبت به مغلوبین باز میداشت.

با اینکه نمیتوان تجاوزات سپاهیان را به مردم بصره نادیده گرفت ولی ادعای بعضی از نویسندگان عرب را هم نمیتوان تأیید کرد. بهر صورت بصره بصورتی که گفته شد بتصرف ارتش ایران در آمد.

در رستم‌التواریخ مینویسد که: «... چون خبر این قضایای غریبه بذروه عرض سلطان روم خوش مرز و بوم رسید، در وقتی که مهره نرد در دست داشت و با صدر اعظم مشغول نرد بازی بود غیظ و غضب بر آن و الاجاه اسلام پناه مستولی شده، بر آشفت و امر فرمود که چهار صد هزار نفر لشکر با آلات و اسباب با سر عسکری رزمجوی جنگ آگاه بجانب ایران فرستند.

صدر اعظم با خفض جناح عرض نمود اسلام پناه، مصلحت در این نیست آنوالاجاه اصلاح پسند فرمود، مصلحت چیست؟ آن صدر مال اندیش عرض نمود که پیش از تو، از تو بزرگتران نموده‌اند و جز ضرر جانی و مالی و مملکتی چیزی دیگر نیافته‌اند زیرا که داستان سلوک سلطان قهار سفاک یعنی نادر پادشاه گیتی بیباک هنوز از خاطر رومیان فراموش نگردیده، پس صبر نمودن بهتر و آرام گرفتن خوشتر است، تا آنکه سلطان و الاشان ایران جامه

۷۲- کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوایی ص ۱۴۷ و ۱۴۸

گذار دو ملك بديگري سپارد، در آن حيص و بيص بصره را وا ميگذازند و ميروند و بيرنج و تعب بتصرف كار گذاران تو در خواهد آمد و اگر اکنون عسکر بايران فرستی ايران رستم خيز است، از هر گوشه هزار رستم بيرون نازد و باهم اتفاق نمايند و در عالم شورش اندازند و ميترسم خدا نكرده دولت روم را بر هم زنند و از تسخير ممالك روم دم زنند.

پس سلطان از استماع اين سخنان آتش شعله ور غيظش فرو نشست و با آب حلم و زلال صبر دست و روى خویش بشست... ۷۳

همانطوریکه ملاحظه ميشود طبق گفته‌های رستم التواریخ هنگامیکه خبر تصرف بصره بدست ایرانیان بسطان عثمانی داده شد وی خشمگین شده و دستور میدهد که ۴۰۰ هزار سپاهی روانه ایران بشوند.

نوشته‌های رستم التواریخ با واقعیت تطبیق نمیکند و بصراحت ميتوان اظهار داشت که تخیل نویسنده او را بدین داستان پردازی و اداشته است زیرا بدلیل زیر این گفته‌ها عاری از حقیقت میباشد:

۱- سپاهیان عثمانی در آن زمان در اروپا در چند جبهه مشغول نبرد بودند و برای دولت عثمانی امکان اعزام سپاهی بطرف ایران مقدور نبود.

۲- در مدت محاصره که بالغ بر ۱۳ ماه بطول انجامید بارها محصورین و همچنین والی بغداد از دولت عثمانی تقاضای کمک کردند ولی آن دولت چون سپاهی در اختیار نداشت نتوانست هیچ نوع مساعدتی باهالی بصره بنماید.

۳- اگر برای عثمانی امکان اعزام قوا وجود میداشت نمایندگان با آن ترتیب که قبلاً بیان شد بدربار ایران نمیفرستاد. پس باید گفته‌های رستم- التواریخ را در این باره باشک و تردید نگریست.

بهر حال بصره بتصرف ایرانیان در آمد و دولت عثمانی نیز هیچ گونه عکس العملی انجام نداد.

۷۳- کتاب رستم التواریخ تألیف محمد هاشم (رستم الحکما) به اهتمام محمد مشیری ص ۴۰۲

وقایع بعد از تصرف بصره

بعد از تصرف بصره مدت چهار ماه صادق خان در این شهر اقامت کرد وی همانطوریکه گذشت مردی خردمند و دوراندیش بود لذا در مدتی که در شهر بود بارهبری صحیحش هیچگونه حادثه‌ای بوجود نیامد و چون کار دیگری وجود نداشت که مستلزم توقف بیشتر او باشد حکومت شهر را به علی محمد خان زند واگذار نمود و خود با تعدادی از سپاهیان و معدودی از بزرگان بصره از جمله سلیمان آقا رهسپار شیراز شد. ۷۴

۷۴- در مورد عاقبت کار سلیمان آقا حاکم بصره باید گفته شود که از همان ورود بشیراز مورد احترام کریم خان زند واقع شد و سپس مورد توجه زکی خان قرار گرفت تا آنجا که پس از لشکر کشی مجدد صادق خان به بصره و مراجعت او بشیراز، سلیمان آقا از طرف زکی خان بحکومت بصره منصوب شد.

سلیمان آقا برای در دست گرفتن حکومت بصره بدان صوب حرکت کرد ولی هنگامی که به حویزه رسید بوی اطلاع دادند که دولت عثمانی بدون جنگ و خونریزی بصره را مجدداً بتصرف در آورده و شخصی را بنام نعمان افندی بحکومت آن سامان منصوب نموده است. لذا سلیمان آقا ناچار شد که در حویزه توقف کند و با اعیان و اشراف و رؤسای قبایل بنای مکاتبه را گذاشت تا بتواند همگی آنها را بحکومت خویش موافق سازد. با اینکه عده زیادی موافق حکومت وی بودند ولی دوفتر از در مخالفت با وی درآمدند یکی حسن پاشا والی بغداد بود و دیگری رئیس قبیله منتفج که از قبایل بزرگ آن ناحیه بشمار میرفت.

با توجه بمخالفت این دو شخص سلیمان آقا ناچار شد در حویزه باقی بماند ولی در این زمان حادثه بوقوع پیوست که سلیمان آقا توانست از آن بنفع خود بهره برداری کند. این واقعه چنین است که جنگ خونینی بین دو قبیله منتفج و خزائلی بوقوع پیوست در این فترت رئیس قبیله منتفج کشته شد و شخص دیگری که بنام شیخ ثوینی بعد از این فترت بریاست این قبیله منصوب شد روابط دوستانه‌ای از دیر زمان با سلیمان آقا داشت.

سلیمان آقا بکمک شیخ ثوینی بحکومت بصره رسید و نماینده دولت عثمانی نعمان افندی را بزندان افکند و شرح مفصلی مبنی بر خدمات خود در زمان تصدی حکومت بصره برای دولت عثمانی نگاشت.

(بقیه در صفحه مقابل)

اداره شهر اشغال شده بصره کارچندان آسانی نبود که از عهده علی-محمدخان برآید زیرا هراندازه صادق خان برای اداره شهر مردی شایسته و کاردان و باسیاست بود برعکس علی محمدخان خودخواه مغرور و بی سیاست بود.

او جوانی شجاع و بی باک بود ولی برخلاف صادق خان هیچگونه فکر و اندیشه‌ای در رفع مشکلات حکومتی و نحوه رفتار با افراد مختلف را نداشت اکثر اوقات مست بود و در حالت مستی او امری برای زجر و شکنجه اهالی صادر نمیکرد لذا رفتار و کردارش در اندک مدت موجب برانگیختن احساسات خشم و غضب اهالی بصره شد.

این جوان خودخواه ظلم و بی عدالتی را بحدی رسانید که مردم بصره را مکرر و ادار به طغیان و شورش میگرد در گیتی گشا می نویسد «... نواب سپهر رکاب والا جناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازنده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند به علی محمد خان زند محول گردید. یک چند خان معظم الیه در مملک مزبور منتظم امور و کار فرمای نزدیک و دور بود و به تمشیت مهم و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود... علی محمدخان که در آغاز ایام بهارستان شهاب پیوسته جرعه کش اقدام کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی خبر از کار گشائی راههای صواب بود و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده، همواره دستش به قبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود...»^{۷۵}

بقیه از صفحه قبل

دولت عثمانی نیز که خدمات قبلی سلیمان آقا خاصه در هنگام محاصره بصره را در مد نظر داشت تقاضای او را پذیرفت و حکومت بصره رسماً از طرف دولت عثمانی بوی و گذار شد. هنوز مدتی از حکومت وی در بصره نگذشته بود که دولت عثمانی لقب پاشا بوی داد و ولایت بغداد را نیز با او واگذار نمود و از آن پس بنای سلیمان پاشا خوانده میشد. وی یکی از حکام عادل بود که با همه مردم مخصوصاً ایرانیها و زوار ایرانی نهایت مهربانی را بخرج میداد.

۷۵ - س ۲۱۱ و ۲۱۲ گیتی گشا.

مدت کوتاهی از زمامداری علی محمدخان زند نگذشته بود که قبیله منتفج برای اینکه بتوانند آزادانه در حوالی بصره رفت و آمد نمایند و از سوی خان زند امان داشته باشند مطابق مرسوم عده‌ای را با قرآنی بنزد علی محمدخان فرستادند.

خان زند در پشت قرآن پیمانی نوشت و آنرا مهر کرد و بدین ترتیب بافراد این قبیله تأمین داده شد که آزادانه به شهر رفت و آمد نمایند. اعراب از انعقاد این پیمان خرسند شدند و با خاطری آسوده از بیابانهای اطراف بحدود بصره نزدیک شدند و در آنجا به تهیه پیشکشی برای خان زند پرداختند. عده‌ای از اعراب نیز بفکر فروش متاع خود بودند که ناگهان سربازان خان زند به آنها حمله نمودند. اموال آنها غارت شد، تعدادی کشته و زخمی و معدودی نیز اسیر شدند.

این عمل که برخلاف میثاق بسته شده انجام گردید توهین بزرگی بقرآن-مجید تلقی میشد لذا پس از این عمل در اعراب حوالی بصره جنب و جوشی بی سابقه بوجود آمد و همگی آنها متفقاً علیه خان زند و سربازان ایران قیام کردند.

کمک این اعراب به قبیله منتفج باعث شد که این قبیله نیروئی بیشتر کسب کنند و متفقاً به سربازان ایرانی که در خارج از شهر موضع گرفته بودند حمله نمودند.

نبرد شدیدی بوقوع پیوست در این نبرد که سربازان ایران غافلگیر شده بودند تعداد زیادی تلفات داده و بقیه متواری شدند در گیتی گشا مینویسد:

«... اعراب منتفج که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنا بر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر بر رسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست کلام الله مجید را نزد علی محمدخان

فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته و مختوم و مهور داشته ، مرسل و او را نامه امان و حرز جان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند .

کلام الله را علی محمدخان بر حسب تمنای آنها مختوم و مرسل آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گناه بادیه بخشکی آمده با دل بی‌غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمدخان بدون باعشی فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسیر نسوان و رجال آنها ، زبان بی‌اعتدالی گشود . . . ۷۶

بهر صورت بعد از این پیمان شکنی خان زند و حمله اعراب و شکست سربازان ایرانی علی محمدخان فوق‌العاده خشمگین شد وی همانطوریکه گذشت جوانی بسیار دلیر بود و به شجاعت و بی‌باکی خود اتکاء داشت ولی بهمان اندازه خام و ناپخته و مغرور بود لذا بدون اینکه به عاقبت کار بیناندیشد و تفکر بیشتری در مورد اعمال و رفتار خویش بنماید تصمیم گرفت که شخصاً برای سرکوبی اعراب اقدام کند .

او پس از تهیه و تدارک مفصل با سپاهی از شهر خارج شد اعراب که از اعمال گذشته خود پشیمان شده بودند هر چه کردند که خان زند را از این اقدام باز دارند میسر نشد حتی بزرگان عرب باقر آن مهر شده بنزد علی محمدخان آمدند و تعهد نمودند که سالیان باج و خراج معینی بپردازند و به همراه خود پیشکش‌های فراوان به خان زند هدیه دادند و از گناه خود پوزش طلبیدند ولی سردار زند که جز جنگ و ریختن خون اعراب فکر دیگری در مخیله‌اش خطور نمی‌کرد درخواستهای آنان را نپذیرفت .

اعراب که تقاضاهایشان از سوی خان زند پذیرفته نشده بود مایوس باز گشتند و پس از مشورت با یکدیگر قرار گذاردند که برای حفظ جان و مال و ناموس خود تا آخرین نفس نبرد کنند .

در گذشته گفته شد که یکی از مشکلات مدت محاصره نگهداری سدهای روی رودخانه بود که در تمام مدت محاصره صادق خان نگذاشت به آنها آسیبی وارد آید زیرا در صورت بروز شکاف در سدها قسمت اعظم نواحی اطراف بصره در زیر آب قرار میگرفت و مسلم بود که مخاطراتی متوجه سپاه ایران میشد. برای جلوگیری از شکسته شدن سدهای خانزند عده‌ای را شبانه روز مأمور نگهداری و حفظ آنها نموده بود.

ولی بعد از تصرف بصره که سپاه ایران در داخل شهر اقامت داشتند دیگر فکر سدها و حفظ و نگهداری آنها مورد توجه نبود و علی محمدخان زند هم که تمام خواسته‌های اعراب را با خودسری قبول نمی کرد هیچگاه بفکرش خطور نکرد که امکان دارد همین سدها مشکلاتی برای او فراهم نماید.

وی بدون توجه باین مشکل بزرگ با سپاه خود از شهر بیرون آمده اعراب که پی با اهمیت سدها برده بودند برای کند کردن حرکت سپاهیان ایران چند سد را شکستند و در نتیجه آب صحرا را فرا گرفت اسبان سپاهیان ایران در گل ولای فرو میرفتند و نمی توانستند حرکت کنند.

باید گفته شود که یکی از علل پیروزی ایرانیان در جنگهای گذشته تحرك جنگجویان بود زیرا سربازان که قسمت اعظم آنها را عشایر تشکیل میدادند قدرتشان بواسطه این بود که با سرعت و قابلیت انعطاف خود می توانستند در اطراف نیروی دشمن در صحرا حلقه بزنند و بدستجات کوچک سواره پیایی حمله کنند و از دسترس پیاده نظام کند حرکت خود را دور نگاهدارند.

بدین ترتیب آب و گل ولایی که صحرا را فرا گرفته بود باعث شد که قدرت تحرك از سپاهیان ایران سلب شود و در نتیجه اعراب به آنها چیره شوند. در این نبرد عده‌ای از سپاهیان ایران کشته، جمعی اسیر، عده‌ای نیز توانستند خود را به کشتیهای کوچکی که در شط لنگر انداخته بودند برسانند و جان خود را نجات دهند.

علی محمدخان که نمی‌توانست ننگ فرار را قبول نماید باعده معدودی از اطرافیان خود همچنان به نبرد ادامه داد تا اینکه یکی از اعراب از پشت سر ضربه‌ای بوی زد که بعد از چندساعت در اثر همان ضربه کشته شد در این نبرد برادر علی محمدخان مهدی‌خان نیز بقتل رسید و لشکریان ایران متواری شدند.

در اینجا موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در کتاب تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی که قسمتی از آن از نامه کنسول فرانسه در بصره نقل گردیده است گفته میشود که علی محمدخان دو دفعه با سپاهیانش از بصره بقصد سرکوبی اعراب خارج شد در نخستین بار پس از اینکه شکست یافت بداخل بصره مراجعت کرد و پس از مدتی برای دفعه دوم با سپاهیانش از بصره خارج میشود که کشته میشود در حالی که در سایر منابع و مآخذ گفته میشود که در همان نخستین حمله علی محمدخان بقتل میرسد و سپاهیان او متفرق میشوند.

برای اینکه بتوان این موضوع را روشن نمود که آیا در همان نخستین حمله این واقعه برای ایرانیان بوقوع پیوسته؟ یا بعد از شکست اول اینقدر بی‌تدبیری از سوی علی محمدخان و سران دیگر سپاه انجام شده است؟ و مجدداً همان واقعه قبلی را تکرار نموده‌اند؟. برای این منظور بهتر است نخست عین گفته‌های منابع و مآخذ معتبر برای نمونه در اینجا آورده شود و سپس عبارات تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی نقل شود تا بهتر بتوان نتیجه‌گیری نمود.

در گیتی گشا مینویسد: « وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس نفیس خویش راهمپای تعذیب و مستعدتخریب گروه انبوه گردیده، افواج لشکر را که بر حسب فرمان قضا جریان شهریار

زمان مأمور بخدمت او بودند تدارك شایسته دیده ، خیام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران و لشکری بی کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای برکاب ابرش غزال تیز گام نهاده مشایخ واعظام آن طایفه چندان که شفاً برانگیخته ، بدامن اعتذار و استغفار در آویختند سودی نکرد .

مرض مزمن غرور پرزورخان معظم الیه را از داروی ابن سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله - مجید مختوم و مهور و مرسول و مهم سازی باج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود قبول کردند . آنهم در مزاج خان مفید نیفتاد بر آن هم فایده مترتب و رأی جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده ، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضارمقاومت درآمده و با آن مهمانان نو رسیده خویش برآمده ، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند .

از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان و غا و مکان هیجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر بیحساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرو مانده و آتش صولتشان فرو نشانیده ، باد پایان برق پویه که خاک میدان را از صدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده ، بگل در مانده ، خداوندان را بخاک سیاه در نشانیدند . معدودی از لشکر خویشتن را بکلیطها رسانیده ، چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان پای بست و حل و دستگیر آن قوم دغل یافته ، فرار را بر خود عار شمرده ، مراجعت و نهنگوار غریق لجه مخاصمت گردیدند .

ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی آن جوان دلیر را در نور دیده ، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده ، بکناره ای که در دست داشت زخمی قوی بردوش آن نوجوان

دلیر در رسانید چنانکه بعد از دوسه ساعت در گذشت و رخت هستی بجانب
عدم در کشید .

مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان باده پر خمار را چشیده،
بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول و فوجی باغایت کلیط و گروهی از
عرصه میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند علی-
همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که به
محافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع به
درگاه سعادت همراه معروض گردانیدند...»^{۷۷} در رستم التواریخ مینویسد
که: «... طایفه از اعراب حول و حوش بصره با عالیجاه علی محمد خان زند
مذکور یانگی شدند آن عالیجاه از بصره بیرون آمد که ایشان را تنبیه نماید،
ایشان در رهگذار آن عالیجاه آب بسیاری انداختند که صحرا مانند دریا
شد و آن عالیجاه با چهار هزار نفر لشکرش در آنجا غرق شدند.»^{۷۸} عباس-
اقبال میگوید که: «... در غیاب صادق خان قسمتی از اعراب خوزستان بر علی-
محمد خان حکمران بصره شوریدند و بوسیله انداختن آب در میان سپاه
ایران جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز بدست غلام خود
بقتل رسید.»^{۷۹}

در فارسنامه ناصری مینویسد: «... علی محمد خان والی بصره در سال هزار-
و صد و نود و یک برای تنبیه طایفه منتفج از بصره حرکت نمود و هشاخ منتفج
چند نفر از ریش سفیدان خود را بشفاعت روانه داشتند و تعهد رسانیدن مالیات
و پیش کشی خود را نمودند علی محمد خان مسئول آنها را اجابت نداشت و
کار بجنگ رسید و جماعت منتفج آب در صحرای بصره انداختند و سپاه خود

۷۷- صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ گیتی کشا

۷۸- ص ۴۰۲ رستم التواریخ

۷۹- تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۷۴۷

را آماده جنگ داشتند و علی محمد خان چون بر آنها تاخت و سواران زنند و بختیاری را مجال حرکت نبود و در گل ولای فروماندند و شکست بر سپاه ایرانی افتاد و بسیاری بدست طایفه منتفج کشته شدند و علی محمد خان چون لشکر را شکسته دید فرار را عار دانسته بر دشمن تاخت و چندین نفر را بدست خود بکشت و غلام سیاهی از عقب آن جوان دلیر در آورده بضربتی کارش را ساخت...»^{۸۰} بطوریکه ملاحظه میشود در منابع و مآخذ معتبر که نمونه‌هایی از آن برای مثال در بالا ذکر شد همه جا چنین میگویند که در همان نخستین بار سپاهیان ایران شکست خورده و سردارش بقتل میرسد. اینک نیز عین گفته‌های تاریخ زنده باستاند نامه کنسول فرانسه در بصره آورده میشود که میگوید: «... یکی از قبایل عرب بنام قبیله منتفق در مدتی کوتاه بر اطراف شهر تسلط یافت و ستونی از سپاه زند را غافلگیر و نابود کرد. علی محمد خان از استماع خبر این واقعه چنان خشمگین شد که شخصاً برای سرکوبی اعراب منتفق عزیمت کرد و در ۲۰ مه ۱۷۷۸ میلادی (ربیع الاول ۱۱۹۲ هجری) از شهر بصره خارج شد اعراب منتفق بیدرنگ قسمتی از سد های شط را شکستند و زمینهای اطراف شهر را بدست امواج آب سپردند.

سواران زند در گل ولای و امواج شط غوطه ور و پس از تحمل تلفات زیاد ناگزیر بعقب نشینی و مراجعت بشهر شدند. محمد علیخان که دچار خشم و غضب جنون آمیزی شده بود این شکست خفت آور را با قتل عام ساکنین آرام یک دهکده کوچک عرب جبران کرد و بهانه‌ای که برای این انتقام بیجا عنوان کرد این بود که ساکنین بی آزار این دهکده در جریان این واقعه از اقدام و کمک مؤثر بسپاه زند خودداری کرده بودند.

وقتی کریمخان ازین شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب بحکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بسه آنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بشتابند پس از وصول کمک شهرهای ساحلی و تدارک زیاد در

۸۰ - فارسانه ناصری ص ۲۱۸

اواخر اوت سال ۱۷۷۸ میلادی (جمادی الثانی ۱۱۹۲ هجری) ستونی مرکب از ۶۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ تفنگچی برای سر کوبی اعراب شورشی از شهر بصره خارج شد. اعراب که از تدارکات چند ماهه پادگان ایرانی باخبر بودند از محمد علیخان استدعای امان کردند و متعهد شدند از روی میل باطاعت و انقیاد اودر آیند و سالیانه باج معینی بپردازند. لیکن خان زند که دچار نخوت و غرور زیاد شده بود توجهی بالتماس و استغاثه آنها نکرد و پاسخ داد فقط بزور اسلحه آنها رامطیع خواهد کرد. اعراب که چنین دیدند آماده دفاع شدند و بعد از معرکه بار دیگر سدهای شط را شکستند و اطراف شهر بصره را در آب غوطه ور کردند سر بازان ایرانی که برای بار دوم در گل ولای گرفتار شدند از هر طرف مورد حمله اعراب از جان گذشته قرار گرفتند و قسمی قتل عام شدند که بروایت کنسول فرانسه در بصره از تمام ستون اعزامی بیش از چهارصد نفر مراجعت نکرد...»^{۸۱}

همانطوریکه ملاحظه میشود سیور روسو کنسول فرانسه اظهار میدارد که علی محمدخان دوبار از بصره خارج شده است و در هر دو دفعه شکست خورده است ولی بدلائل زیر این گفته چندان با واقعیت تطبیق نمیکند.

۱- اگر گفته‌های کنسول فرانسه را بنگریم مشاهده میشود که میگوید: «وقتی کریم خان از این شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب به حکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بآنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بشتابند» اگر این موضوع حقیقت داشت محمد صادق نامی بطور حتم آنرا با آب و تاب تمام و با جملات پرطمطراق مخصوص بخود نقل میکرد.

نه تنها گیتی گشا این موضوع را اظهار نداشته بلکه در هیچ يك از منابع و مآخذ نیز نوشته نشده است که فرمانی بدین شرح از طرف کریم خان زند صادر گردیده است.

۲- هرچقدر علی محمدخان زند بی تدبیر بود آیا دور از تصور نیست که در دفعه نخست که می بیند اعراب سدها را شکافته و آب آنرا در صحرا

۸۱- تاریخ زندیه س ۱۹۶ و ۱۹۷

انداختند و همین امر موجب شکست سپاهیان‌ش شده است باز مجدداً دست به لشکر کشی بزند بدون اینکه فکری برای سدها و آب رودخانه بنماید .

۳ - نوشته شده که اعراب بعد از شکست علی محمد خان زند و فرار او بطرف بصره در دفعه دوم لشکر کشی از او « استدعای امان کردند » در صورتی که این موضوع هم دور از تصور است زیرا اگر اعراب در نخستین بار از اقدام خود نتیجه گرفته بودند و علی محمد خان را شکست داده بودند مسلماً جری‌تر شده و هیچگاه بدان ترتیب طلب امان نمی‌کردند.

با توجه به موارد بالا است که باید گفته شود قسمتی از نوشته‌های کنسول فرانسه که در کتاب تاریخ زندیه آورده شده است باید با قید احتیاط تلقی شود زیرا همان‌طوریکه در این مورد بخصوص مقایسه شد بعضی از مطالب و نوشته‌های این شخص در مورد علیمحمدخان زند زیاد صحیح بنظر نمی‌رسد.

چون خیر کشته شدن علی محمدخان و شکست قوای ایران بکریم‌خان-زند رسید دستور داد که باردیگر صادق خان با لشکری فراوان بدانصوب حرکت کند. صادق خان پس از گردآوری سپاه و تهیه سازو برگ فراوان بسوی بصره حرکت نمود اعراب که خبر ورود او را شنیدند متوحش گردیده و باطراف متواری شدند.

صادق خان بهشهر بصره وارد شد و مسئولان مطمئنی برای سازمانهای اداری شهر گماشت و به شهر نظمی داد ، پس از آن تصمیم گرفت که به تعقیب اعراب متواری بپردازد که در این هنگام خبر فوت کریم خان بوی رسید . صادق خان که خود را لایق‌تر از هر کس دیگری برای جانشینی کریم خان میدانست به هوای سلطنت و بقصد اینکه از سپاه خود برای بدست گرفتن حکومت استفاده نماید. از بصره بطرف شیراز رهسپار شد . بعد از عزیمت صادق خان اعراب مجدداً بهشهر وارد شده و اداره شهر را در دست گرفتند و خود را تابع حکومت عثمانی اعلام داشتند و بدین ترتیب بادر گذشت کریم‌خان-زند تسلط ایرانیان بر بصره خاتمه یافت .